

گل نوروز

لیلا پژوهنده

عضو هیئت علمی دانشگاه قم

چکیده:

گل نوروز، تألیف احمد کاسانی (متوفی ۹۴۹ق) رساله‌ای است عرفانی در بیان حدیث: «اغْتَمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ بِأَشْجَارِكُمْ وَ اجْتَنُّوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ بِأَشْجَارِكُمْ»، دارای جنبه تعلیمی و اندرزگونه با استشهاد از آیات، روایات، احادیث و اشعار بسیار. به کارگیری این شیوه بیان به همراه زبان تمثیلی و تشبیهات مکرر (معقول به محسوس) نظیر تخم محبت، زسین دل، گلهای مشاهدات، میوه‌های معاینات و شراب محبت، پیمانه سخن و خُمخانه‌های وحدت، بر لطف و دلنشینی رساله افزوده است؛ هرچند با وجود سادگی نثر و کاربرد معمول و متعارف واژگان و زبان در این رساله، استعمال جملات معترضه طولانی و شمار قابل توجه آن، گاهی نثر را مشکل و پیچیده می‌نماید. کاسانی در انتخاب موضوعات و پرداخت مفاهیم، جملات و عبارات تکراری در رسایل خود، بی‌پروا به نظر می‌آید. وی ضمن تفسیر عرفانی - تمثیلی از حدیث یاد شده و بیان منظور و مراد از باد بهاری و برد خریف، به تعلیم مراحل و لطایف سیر و سلوک و پند و اندرزهای صوفیانه می‌پردازد و به مناسبت از تبیین و تعریف اصطلاحات و تعابیر عرفانی نظیر قبض و بسط، درد، عشق و فنا فروگذار نمی‌کند. جایگاه سُکر، محبت و شور و جذبه عاشقانه در طریقت کاسانی و شیوه ذوقی او در تربیت و مشرب وحدت وجودی او از سطور رساله پیداست.

گل نوروز همچین حاوی نکات اجتماعی قابل توجهی است، در این رساله، کاسانی بر اعتقاد و عنایت عبیدالله خان به طریقت نقشبندیه و جایگاه و نقش ارزشمند پادشاهان در تضمین بقا، استمرار و ترویج طریقت درویشان تصریح کرده است.

خواجگی احمد کاسانی و طریقت کاسانیه

احمد کاسانی فرزند جلال الدین، معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم^(۱)، که به مناسبت محل دفنش، دهبیدی نیز خوانده شده،^(۲) در روستای کاسان^(۳) از توابع فرغانه (در ازبکستان امروزی) متولد شد^(۴). برخی منابع متأخر، تاریخ تولد او را سال ۸۶۶ق/۱۴۶۱-۱۴۶۲م ذکر کرده اند^(۵). نسبت صوری او از جانب پدر به شیخ برهان الدین قلیج (قلیج) و به چندین واسطه به امام علی بن موسی الرضا(ع) می رسد و از جانب مادر به سادات کاسان منسوب است^(۶).

روزگار جوانی احمد در کاسان به کشاورزی^(۷) و فراگیری علوم و شاگردی نزد میر سید عالم

۱ - محمد هاشم کشمی بدخشی برهانپوری، *نسمات القدس من حدایق الانس*، تصحیح منیر جهان ملک، تهران، دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات، پایان نامه دکتری، ۱۳۷۴، ص ۲۵۸؛ ابوالبقا بن بهاء الدین بن مخدوم اعظم، *جامع المقامات*، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش پاکستان، شماره ۸۳۴، ص ۲. این نسخه را استاد ارجمند آقای دکتر عارف نوشاهی از کتابخانه شخصی خود، از سر لطف در اختیارم نهادند.

۲ - نک: کشمی، همان کتاب، ص ؛ ابوطاهر سمرقندی، «سمریه»، قندیه و سمریه، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۷ش، ص ۱۷۹؛ عبدالشکور رشاد، «دو نکته شایان توجه و تصحیح»، آریانا، کابل، شماره ۶، دوره ۲۹، ۱۳۵۰ش، ص ۷۶.

۳ - «کاسان، یروی بالسنین المهمله مدینه کبیره فی اول بلاد ترکستان وراء نهر سیحون وراء الشاش و لها قلعة حصينة و علی بابها وادی اخسیکت». یاقوت حموی، *معجم البلدان*، به کوشش ووستنفلد، لایپزیک، ۱۸۶۹م، ۴/۲۲۷.

۴ - ابوالبقا، ۹؛ کشمی، ۲۵۴

5 - J. Fletcher, "Ahmad Kasani", *Encyclopaedia Iranica*, London, Boston and Henley, 1985, I, 649.

۶. ابوالبقا، همان کتاب، ص ۲-۳ و ۷؛ کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۴؛ قاسم بن محمد صفایی کاتب، *انیس الطالبین*، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، میکروفیلم شماره ۱۱۰۶، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۷ - کشمی، ۲۵۵؛ نیز نک: ابوالبقا، ۵۸، ۱۰۹

سپری می شد « که ناگاه جذبه الهی در رسید^(۱) » و به یکباره آرام و قرار از وی ربود. کاسانی در پی درمان این سرگشتگی و بی سر و سامانی راهی چاچ^(۲) (تاشکند امروزی) شد و به حلقه مریدان مولانا محمدقاضی (د ۹۲۱/ق ۱۵۱۵م)، از خلفای شیخ عبیدالله احرار نقشبندی^(۳) (د ۸۹۵/ق ۱۴۹۰م) پیوست^(۴) - کاسانی در رسالاتی که بعدها نگاشته، اشاره می کند که سلسله معنوی او از طریق مولانا قاضی به ابوبکر صدیق و پیامبر اسلام منتسب می شود^(۵) - طالب جوان و مستعد در طول دوازده سال^(۶) در خدمت و صحبت مولانا قاضی، با پشت سر گذاردن یک دوره ریاضت دشوار و سخت^(۷)، در اندک زمان حرمت و تقرب بسیار یافت تا آنجا که مولانا قاضی به دیده حشمت و عزت بدو می نگریست^(۸). به روایت ابوالبقا، نواده کاسانی، یکبار هم مولانا قاضی با کاسانی چله نشست، این چله نشینی - از آنجا که در طریق

۱ - صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۲۸

۲ - برای توضیح بیشتر درباره نام و پیشینه این شهر نک گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۱۲-۵۱۳.

۳ - ناصرالدین عبیدالله نقشبندی معروف به خواجه احرار و خواجه عبیدالله، از بزرگترین و پرنفوذترین مشایخ نقشبندیه در ماوراءالنهر و خراسان در عهد تیموریان. برای توضیح بیشتر نک: میر عبدالاول نیشابوری، ملفوظات خواجه عبیدالله احرار نقشبندی، تصحیح عارف نوشاهی، تهران، دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات، پایان نامه دکتری، ۱۳۶۸-۱۳۷۲، با مقدمه محققانه و بسیار جامعی در باب زندگی، آراء، آثار و شرایط اجتماعی، سیاسی و مذهبی روزگار خواجه عبیدالله احرار، این رساله به زودی از سوی مرکز نشر به چاپ خواهد رسید.

۴ - ابوالبقا، ۵۸-۶۰؛ کشمی، ۲۵۵؛ صفایی کاتب، ۲۲۷-۲۲۸.

۵ - احمد خواجهگی کاسانی، رساله فی بیان سلسله نقشبندیه، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، مورخ ۹۹۷-۹۹۸/ق ۱۵۸۹-۱۵۹۰م، ص ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶b؛ کاسانی در آغاز این رساله اشاره می کند که در مجلسی جانی بیگ سلطان از عبیدالله خان درباره آغاز و انجام سلسله حضرت خواجهگان پرسش کرد، از این رو کاسانی این رساله را در پاسخ به پرسش جانی بیگ نگاشت «تا سبب تسکین خاطر شریف ایشان شود.» (ص ۱۵۲b)؛ همو، سلسله الصدیقین، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش پاکستان، شماره ۱۴۰۱، ص ۷۰۶-۶۹۴ (۱۹۲-۱۸۶)؛ نیز ابوالبقا، همان کتاب، ص ۲؛ درباره سلسله خواجهگان (نقشبندیه) نک صلاح بن مبارک بخاری، انیس الطالبین و عده السالکین، تصحیح خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق سبحانی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۱۳-۱۱۵.

۶ - کاسانی، سلسله الصدیقین، ص ۷۰۶ (۱۹۲).

۷ - صفایی کاتب، همان کتاب، ۲۲۹ و ۲۳۱.

۸ - نک کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۵-۲۵۶؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۳۶۹-۳۷۰؛

ابوالبقا، همان کتاب، ص ۶۱-۶۲.

خواجهگان (نقشبندیه) سابقه نداشت - ملامت و اعتراض اطرافیان را برانگیخت^(۱). پس از مولانا قاضی، خواجهگی به ارشاد مریدان و طلاب همت گماشت^(۲). او چندی برای گسترش این طریقت در کاسان کوشید ولی در آنجا، اغتشاشات اجتماعی^(۳)، شایعات و تعرض‌ها و اهانت‌های پیاپی عرصه را بر او تنگ کرد و کاسانی ناگزیر به همراه خانواده به سمرقند سفر کرد و در آبادی‌ای که پس از اقامت او دهبید^(۴) نام گرفت، در خارج شهر سمرقند، مقیم شد^(۵). با وجود سفرهای متعدد در حوزه ماوراءالنهر و خراسان^(۶)، دهبید تا آخر عمر محل اقامت اصلی او بود^(۷). از نوشته‌های کاسانی^(۸) و دیگر منابع^(۹) برمی‌آید که وی از جانب طبقات و اقشار مختلف

۱ - جامع المقامات، ص ۶۲-۶۳

۲ - کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۷

۳ - این دوران مقارن است با نبردها و پیکارهای خونین میان ازبکان، تیموریان و صفویان در بخش‌هایی از ایران و فرارود و کشتارهای هول‌انگیز بر سر اختلاف مذهبی میان اهل سنت و شیعیان.
۴ - در نسمات القدس (ص ۲۵۷) در خصوص دهبید و وجه تسمیه و پیشینه تاریخی آن چنین آمده است: «... در اثنای آنکه به شهر بهشت‌مانند سمرقند تشریف فرموده بودند - در حدود آن بلده در محلی از محال شایسته در کنار نهری از انهار درختان بیدی چند که شمار آن به ده کشیدی بدیدند خاطر عاطر ایشان را به آن مکان رغبتی پدیدار گشته، آنجا رخت اقامت نهاده و آنجا بوده‌اند تا بوده‌اند و همانجا از دنیا رحلت نموده... آن سرزمین از یمن اقامت لازم البرکت ایشان و فرزندان ایشان امروز از معموره‌های مشهوره ماوراءالنهر است و آن دهبید مثمرات الدهر منسوب به اینهاست».

۵ - کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۷؛ ابوالبقا، همان کتاب، ص ۹؛

Necdet Tosun, "Kââsanî, Ahmed" Turkiye Diyanet Vakfi Islam Ansiklopedisi,

آقای طوسون لطف نموده نسخه‌ای از مقاله ارجمند خود را که هنوز به چاپ نرسیده است، در اختیارم گذرادند.

6 - N. Tosun, Loc. cit.

به عنوان نمونه نک: کاسانی، تنبیه السلاطین، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، ش ۶۴۹، مورخ ۹۹۷ق، ص ۱۱۸ و ۱۲۰؛ ابوالبقا، همان کتاب، ص ۶۰ و ۶۴ و ۸۲ و ۹۳-۹۲ و ۱۲۴-۱۲۳ و ۱۴۴.

۷ - کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۷.

۸ - در تنبیه السلاطین (ص ۱۱۶a) چنین آمده است: «... چرا که اکثر خلق از کمال جهل و نادانی که دارند به این طریق، انکار ایشان و طریقه ایشان می‌کرده‌اند؛ همیشه یاران ایشان را در تفرقه داشته‌اند و طعنه کرده‌اند.»؛ این مضمون در همین رساله (ص ۱۱۹a) و همو، معراج العاشقین، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، مورخ ۹۹۸ق/۱۵۹۰م، ص ۲۲۱a آمده است.

اجتماعی در معرض انکار و اهانت قرار داشت، چنانکه در انیس الطالبین به اهانت و گستاخی سادات کاسان نسبت به خواجه‌گی تصریح شده است^(۱). کاسانی رساله در سماع را خطاب به علمای عصر «که منکر طریق و حالات و اذواق ایشان می‌بوده‌اند»^(۲) و رساله تنبیه العلماء را خطاب به فقهای زمان - که علم و عمل باطنی ایشان را قیاس به علم ظاهری خود می‌کنند، نگاشته است.^(۳)

او با الحاق برخی بدعت‌ها به این طریقت گاه حتی مورد تردید و اعتراض معتقدان نقشبندیه و مریدان خویش واقع می‌شد^(۴). بدعت‌های وی این دغدغه خاطر را برای اطرافیان به همراه داشت که «او طریق خواجهگان را تغییر داده است»^(۵). از جمله مواردی که او به طریقه نقشبندیه ملحق نمود، عبارتند از: استغفار بعد از نماز عصر را که تا آن زمان به خفیه ادا می‌شد، به صورت جهری و با درد و سوز و نیاز و آواز بلند برآوردن؛ نماز تهجد را که به صورت انفرادی خوانده می‌شد، به جماعت گزاردن؛ گشودن باب رخصت و برگزاری مجالس وجد و سماع که یاران و مریدان او در آن مجالس، کلاه و دستار را از سرگرفته، با خواندن ابیات پرسوز و گداز - و خواندن مثنوی - به شور و گرمی محافل سماع می‌افزودند^(۶) و پس از آن «دردمندان در ناله و زاری درآمده، گریبانها چاک زده همچون مرغ نیم بسمل افتاده در میان خاک و خون می‌غلطیدند و می‌طپیدند و آن شفیع‌المدنبن سر مبارک، برهنه کرده و

۹ - نک: کشمی، همان کتاب، ص ۲۶۵ و ۲۸۳ و ۳۰۰؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۳۹ و ۳۵۰.

۱ - همان، ص ۳۱۹؛ نیز نک: همان، ص ۳۹۶.

۲ - نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، مورخ ۹۹۷ - ۹۹۸ ق / ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ م، ص 10a.

۳ - احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۲۸۰-۲۲۸۱.

۴ - نک: کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۸.

۵ - صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۳۹.

۶ - کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۷-۲۵۸.

N. Tosun., Loc. cit.

برای توضیح بیشتر درباره نماز تهجد نک: ابوالبقا، همان کتاب، ص ۲۱-۲۲ و ۵۴-۵۵ و ۱۷۸؛ درباره استغفار: همان کتاب، ص ۲۲ و ۳۷؛ نمونه‌هایی از خواندن مثنوی: همان کتاب، ص ۳۳-۳۴؛ برهنه کردن سر: همان کتاب، ص ۳۹ و ۱۳۶؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۳۵۲ و ۳۶۴ و ۳۶۷؛ وصف مجالس وجد و سماع: ابوالبقا، همان کتاب، ص ۳۱-۳۵ و ۱۹۶.

دست به دعا برآورده برای شفاعت گناه عاصیان مناجات می‌کردند. چنان شوری و جزعی می‌شد که گویا قیامت قائم شده است. بعد از آن حافظی را قرآن خواندن می‌فرمودند و درد و سوز محبان را به استماع قرآن آرامی و تسکینی و شفایی کرامت می‌کردند^(۱)».

مجالسی این چنین از نگاه بیگانگان به این طریقت مورد تمسخر قرار می‌گرفت^(۲) و چه بسا منکران با وصف مجالس شورانگیز و سخنان شطح آمیز - که گاه در حالت سکر و بیخودی بر زبان خواجهگی می‌گذشته - در نزد سلطان وقت، زمینه را برای تحریک و ناخشنودی سلطان فراهم می‌آوردند^(۳) «که منکران به این طریق از حد و عد بیرون می‌باشند چونکه ایشان از این طریق بهره ندارند، از حالات و کیفیات و مقامات شریف ایشان خبر ندارند... از راه جهل و نادانی طعنه‌های و اعتراض بر ایشان می‌کنند و نیز به سمع خلیفه سخنان بد به واسطه حسد و ناتوان بینی می‌رسانند به حکم [«من یسمع یخل^(۴)»] در مزاج خلیفه نیز خللی پیدا می‌سازند^(۵)».

به نوشته مؤلف جامع المقامات، جانی بیگ سلطان (د ۹۳۵ق/۱۵۲۸-۱۵۲۹م) با وجود ارادت و بزرگداشت خواجهگی، یک بار پس از حضور در مجلس وی، تمسخر و تحقیر خود را به صراحت ابراز کرد که این امر خشم و قهر خواجهگی را برانگیخت و کار به نزاع و مشاجره و شمشیر کشید^(۶).

چنین مواردی کاسانی را ناگزیر می‌ساخت به ردّ اتهامات و توجیه بدعت‌ها و شیوه‌های تربیتی خود برآید^(۷).

کاسانی همچون بیشتر مشایخ نقشبندی دوران اول به مشرب و وحدت وجودی گرایش

۱ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۲۰-۲۱

۲ - نک: کشمی، همان کتاب، ص ۳۰۰.

۳ - کاسانی، تنبیه السلاطین، ص ۱۱۷ا؛ همو، معراج العاشقین، ص ۲۲۱ا؛ کشمی، همان کتاب، ص ۲۶۴-۲۶۵.

۴ - افتادگی بر اساس رساله معراج العاشقین کاسانی، نسخه خطی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، شماره ۱۴۰۱، ص ۸۵۶ (۲۷۶)، تکمیل شد.

۵ - کاسانی، همان رساله، ص ۲۲۱ا.

۶ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۹۳-۹۵.

۷ - نک: رساله در سماع که کاسانی آن را خطاب به علمای زمان که «از کمال جهل و بی‌معرفتی که به این طایفه دارند طریقه مسلوک اولیاء را انکار می‌کرده‌اند» (ص ۱۰ا)، نگاشته است؛ نیز کشمی، همان کتاب، ص ۲۶۴-۲۶۵.

داشت^(۱). او با وجود اعتقاد به اصول شریعت، و سنت محمدی و لزوم پایبندی به آن، همچنین اعتقاد به پرهیز از هرگونه بدعت و مخالفت با شریعت^(۲)، به تربیت مریدان با در نظر گرفتن استعداد و قابلیت‌های فردی آنان باور داشت^(۳):

«همچنانکه پیش طبیب حاذق جماعتی بیماران را آورند اگر همه را یک پرهیز و یک دوا فرماید قصد در هلاک آن جمله کرده باشد. اول تشخیص امراض باید کرد بعد از آن پرهیزی و دوايي مناسب آن باید فرمود، چرا که مزاجات مختلف است؛ مناسب هر مزاج، پرهیزی و دوايي باید فرمود^(۴)».

کاسانی همچنین به مقتضیات زمان و شرایط و اوضاع زمانه و به کارگیری شیوه‌های متناسب با آن (اجتهاد) نظر داشت^(۵). او تأکید می‌ورزید که با وجود اختلاف در صورت روش‌ها، مقصود همه آنها یکی است^(۶):

«... طریق انبیاء ماتقدم نیز همین بوده است که در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم، مناسب زبان و استعداد ایشان کلامی نازل شد مثل توریت و انجیل و زبور و فرقان و به آن عمل کردند و آن قوم را فرمودند و به راه درآوردند. غرض از جمیع طرق متأثر ساختن است جماعتی را و به راه درآوردن...^(۷)».

او نه تنها در برابر هجوم اتهامات، دست از عقاید خود بر نداشت و صحنه را خالی نگذارد بلکه با توسل به حمایت پادشاهان، سعی در تثبیت عقاید خود داشت. ترویج طریقت صوفیان در سایه حمایت و اعتقاد پادشاهان، نکته‌ای است که در بسیاری از آثار کاسانی با جدیت تمام

۱ - نک: احمد خواجگی کاسانی، رساله وجودیه، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، مورخ ۹۹۷-۹۹۸ ق / ۱۵۸۹-۱۵۹۰ م، شماره ۶۴۹، ص 27-24a و 32؛ همو، رساله ذکر، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، ص 143b-142a؛ همو، شرح رباعی عییدالله خان، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، مورخ ۹۹۷-۹۹۸ ق / ۱۵۸۹-۱۵۹۰ م، ص 249a-250؛ ابوالبقا، همان کتاب، ص ۹۸.

۲ - همو، رساله در سماع، ص 12a؛ همو، معراج العاشقین، ص 218-220.

۳ - همو، رساله بابریه، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، مورخ ۹۹۸ ق / ۱۵۹۰ م، ص 236 و 240؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۷۳-۲۷۴.

۴ - کاسانی، رساله بابریه، قص 235a.

۵ - همان کتاب، ص 230 و 240؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۲۴-۲۲۵ و ۲۳۹.

۶ - کاسانی، رساله بابریه، ص 240b؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۲۴-۲۲۵.

۷ - کاسانی، رساله بابریه، ص 240b.

دنبال شده است (۱):

«سر آنکه بی معاونت پادشاهان، ترویج این نسبت نمی‌توان کرد، آن است که اکثر خلق به واسطه جهل و نادانی، منکر ادواق و حالات این طایفه‌اند، از این جهت همیشه تکفیر و انکار این طایفه علیه می‌کنند و ایشان را مشوش می‌دارند. وقتی که پادشاهان مخلص و معتقد این طایفه‌اند، ایشان هیچ نمی‌تواند گفت. اگر نعوذبالله پادشاهان بی‌اعتقاد باشند به طریقه این طایفه، منکران خباثت می‌کنند؛ چیزهای بد به پادشاهان می‌رسانند. از ایشان پادشاهان را نیز به حکم فرموده مَنْ يَسْمَعُ يَخِلْ، خللی در مزاج پیدا می‌شود. هرچگاهی که منکران این را دانستند تعرض و انکار را زیاده می‌کنند از این جهت تفرقه در احوال طالبان پیدا می‌شود که ورزش این نسبت شریف نمی‌تواند کرد (۲)».

کاسانی کوشش کرد تا روابط و مناسبات مشایخ طریقت با پادشاهان عصر را رسالتی الهی و تکلیفی آسمانی جلوه دهد (۳). به نظر می‌رسد ارادت و حرمت سلاطین عهد تیموری و صفوی به مشایخ صوفیه بخصوص اعتبار و حشمت خواجه عیدالله احرار و نقش و جایگاهی که نقشبندیه در زمان او بدان دست یافت (۴)، کاسانی را تشویق کرد در چنین شرایط مساعدی جهت به دست آوردن امتیازات به نفع طریقت خود بکوشد. همچنین قدسی جلوه دادن رسالت او در هدایت پادشاهان زمان، این امکان را در اختیار او می‌نهاد تا ضمن تسکین شبهه و خارخار درونی مریدان درباره رابطه صمیمانه و صوفیانه خود با سلاطین عصر (۵)، حلقه پیوند میان شاه و درویش را تنگ‌تر نماید. او توانست توجه فرمانروایان ازبک را که در زمان

۱ - همو، *تنبیه السلاطین*، ص 117؛ همو، *معراج العاشقین*، ص 221؛ همو، *گل نوروز*، ص

۲ - همو، *تنبیه السلاطین*، ص 117a.

۳ - نک: همان، ص 115a و 117؛ همو، *شرح رباعی عیدالله‌خان*، ص 248b؛ همو، *واقعه حقانیه*، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره 649، 997-998ق/1589-1590م، ص 227a-228b؛ ابوالبقا، همان کتاب، ص 110-112.

۴ - نوشاهی، *مقدمه بر ملفوظات خواجه عیدالله احرار نقشبندی*، ص 116؛ خلیل ابراهیم صاری اوغلی، *مقدمه بر انیس الطالبین و عده السالکین*، ص 10-11؛ راجر سیوری، *ایران عصر صفویه*، ترجمه احمد صبا، تهران، 1363، ص 210-211؛ عبدالحسین زرین‌کوب، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران، 1362، ص 213؛ ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، 1366، ج 4، ص 50-51 و 66-68؛ حسن حضرتی، «نقش سیاسی اجتماعی نقشبندیان در قرن نهم هجری در ماوراءالنهر»، *کیهان اندیشه*، شماره 67، مرداد و شهریور 1375، ص 151-155.

۵ - نک: کاسانی، *شرح رباعی عیدالله‌خان*، ص 247a-248.

او بر بخش وسیعی از ماوراءالنهر فرمان می‌راندند به خود جلب نماید و از حمایت آنان بهره‌مند شود^(۱). کاسانی رساله فی بیان سلسله نقشبندیه را به درخواست جانی بیگ^(۲)، از امرای ازبک (د ۹۳۵ق/۱۵۲۸-۱۵۲۹م) و رساله معراج العاشقین را خطاب به «اسپندیار سلطان» نگاشته است^(۳)؛ سلطان زاده^(۴) پر شور و کم سن و سالی^(۵) که با شیفتگی، سرسپردگی و تواضعی کم نظیر به مراد خود، کاسانی، ارادت می‌ورزیدند^(۶). در انیس الطالبین^(۷) و جامع المقامات^(۸) به وساطت کاسانی نزد براق خان^(۹) امیر ازبک (د ۹۶۳)

1 - J. Fletcher, Loc. cit.

۲ - کاسانی، رساله فی بیان سلسله نقشبندیه، ص ۱۵۲b؛ همچنین درباره ارادت جانی بیگ به کاسانی نک: ابوالبقا، همان کتاب، ص ۹۲-۹۳، ۱۴۶.

۳ - کاسانی، معراج العاشقین، ص 199a، در سرتاسر این رساله، نشانی از نام سلطان نمی‌یابیم؛ تنها در آغاز رساله (ص 199a) به عزیمت اسپندیار سلطان به سوی خراسان اشاره شده است و به دنبال آن کاسانی توفیق فتح مکه را برای او از خدا مسألت می‌کند. در جامع المقامات ابوالبقا بارها به عنوان اسفندیار سلطان، اشاره شده، بی آنکه به وضوح صحبتی از نام واقعی او به میان آید. در جای دیگر همین کتاب به اخلاص و ارادت عبدالعزیز (پسر عیدالله خان) و استعانت از او در نبرد با سرخ کلاهان (صفویه) اشاره شده است (ص ۱۱۲-۱۱۴، ۱۹۹). از آنجا که براساس منابع، در بیشتر تاخت و تازهای متوالی عیدالله خان به خراسان، پسرش عبدالعزیز او را همراهی می‌کرده و بارها عیدالله خان پس از تصرف و استیلا بر خراسان، اداره آن را به عبدالعزیز سپرده بود (نک حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۷ش، ص ۲۸۹؛ اسکندریبیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۳۴ش، ج ۱، ص ۵۷-۶۴) و پس از مرگ عیدالله خان (۹۴۶ق) عبدالعزیز رسماً بر تخت نشست و حکومت بخارا را در اختیار گرفت (روملو، همان، ۳۸۱؛ ترکمان، ۱ / ۱۰۵)، این حدس به نظر می‌رسد که اسفندیار سلطان یاد شده، همان عبدالعزیز پسر عیدالله باشد؛ با این حال اثبات این امر، نیازمند مطالعه و بررسی منابع بیشتری است. ناگفته نماند که برخی منابع معاصر احتمال داده‌اند که منظور از اسفندیار سلطان، عیدالله خان شیبانی است (نک:)

در حالیکه در منابع تاریخی و آثار کاسانی، تا آنجا که از نظر گذشت، نام عیدالله خان با این عنوان نیامده است.

۴ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۹۳.

۵ - همان، ص ۹۱-۹۲.

۶ - همان، ص ۸۷-۹۴؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۲۷۰.

۷ - ص ۳۷۵-۳۷۷.

۸ - ص ۱۵۳-۱۵۷ و ۱۶۱.

۹ - براق خان در سال ۹۵۹ عنوان خانی و سلطنت یافت او بر سمرقند و بخارا دست انداخت و سرانجام چهار سال پس از سلطنت درگذشت. به نقل از عبدالحسین نوایی، شاه طهماسب صفوی، تهران، ۱۳۵۰ش، ص ۳۱۳.

- که قصد تصرف بخارا را داشت - به منظور شکستن محاصره بخارا اشاره شده است. در این میان روابط و مناسبات او با عبیدالله خان شیبانی^(۱) (حک ۹۴۰-۹۴۶ ق) ماندگارتر، عمیق تر و حساس تر به نظر می رسد. عبیدالله خان پس از اعتقاد به طریقت خواجگی، خانقاهی در کنار دربار خود برای او بنا کرد تا روابط نزدیکتر و بیشتری با مراد و مرشد خود برقرار کند^(۲).

در آثار کاسانی، حضور عبیدالله خان چشمگیر و قابل تأمل است. در رساله گل نوروز، کاسانی از پیوستن او به جمع درویشان و کمک ویاری او در ترویج این طریقت ابراز خشنودی و شکرگزاری می کند^(۳) و در رساله سلسله الصدیقین از او در ردیف سلسله مشایخ نقشبندیه یاد می کند^(۴).

عبیدالله خان که به سرودن شعر تمایل داشت و به فارسی و ترکی شعری می سرود^(۵) و «عبیدی» تخلص می کرد^(۶)، پس از ارادت به خواجگی، اشعار (عرفانی) خود را برای او می فرستاد و کاسانی نیز آنها را شرح می کرد^(۷). از رساله شرح رباعی عبیدالله خان برمی آید که زمانی نیز عبیدالله با فرستادن رباعی شطح آمیز خود که صبغه وحدت وجودی داشت، به مجلس درویشان، تشویش خاطر آنان را برانگیخت و مقام و منزلت کاسانی را نزد

۱ - عبیدالله خان ازبک پسر محمودخان و برادرزاده شیبک خان است. او مردی سخت کوش، دلیر، سنگدل و در تسنن بسیار متعصب و در قتل و غارت بی پروا بود. او بارها به خراسان لشکر کشید و خسارات بسیار بر آنجا وارد آورد و سرانجام در سال ۹۴۶ ق. درگذشت. به نقل از عبدالحسین نوایی، همان کتاب، ص ۲۷.

۲ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۳. ص

۴ - ص ۷۰۶ (۱۹۲).

۵ - صفا، همان کتاب، ج ۵، ص ۵۰۹-۵۱۰؛ نوایی، همان کتاب، ص ۲۷؛ نمونه هایی از ابیات فارسی و ترکی عبیدالله خان در رساله های کاسانی آمده است. نک: شرح رباعی عبیدالله خان، رساله بابریه و رساله ذکر، شرح رباعیات عبیدالله خان، شرح چهار کلمه، مرآة الصفا، نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، مورخ ۹۹۷-۹۹۸ ق / ۱۵۸۹-۱۵۹۰ م؛ همچنین نامه ای از عبیدالله خان خطاب به شاه طهماسب در احسن التواریخ (ص ۲۹۶-۳۰۵) ذکر شده که افزون بر نشان دادن مبانی فکری و اعتقادی عبیدالله خان بیانگر تسلط و احاطه چشمگیر او بر نظم و نثر فارسی است.

۶ - صفا، همانجا؛ به عنوان نمونه نک: کاسانی، شرح رباعیات عبیدالله خان، ص ۱۵۱

۷ - نک: ادامه همین گفتار

میریدان او به مخاطره انداخت (۱).

کاسانی در آغاز همین رساله ضمن وصف واقعه‌ای که در آن از جانب بزرگان طریقت خواجگان مأمور به معاونت و تربیت عبیدالله شد، به استمرار و تداوم این ارتباط معنوی در طول پانزده سال اشاره می‌کند و اینکه در تمام این مدت از توجه و عنایت به حال وی غافل نشده است (۲):

«... و از آن زمان باز، ضعیف سرگردان متوجه ملازمانم، صبح و شام بل علی الدوام از توجه ایشان خالی نیستم... غالباً توجه این ضعیف پرتوی در ایشان می‌انداخت که گاهی به غزلی و به رباعی و به بیتی این ضعیف را التفات می‌کردند و سرافراز می‌ساختند. ضعیف نیز به قدر وسع و طاقت، شرح آن کرده به ایشان می‌فرستاد و مثل تنبیه السلاطین و شرح سواد الوجه فی الدارین و شرح چهار کلمه حضرت خواجگان، قدس الله ارواحهم هوش دردم، نظر در قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، رساله ذکر و مرآت الصفا، شرح الولد سراپیه، سلسله الصدیقین و شرح دوازده رباعی فارسی، این همه را به ملازمت ایشان فرستاده بود که شاید به نظر قبول مطالعه فرموده باشند (۳)».

به این فهرست می‌توان رساله گل نروز و رساله بابریه را افزود که به احتمال، کاسانی آنان را پس از رسالات یاد شده نگاشته است.

ناگفته نماند عبیدالله خان با همه اعتقادی که به طریقت خواجگی داشت، گاهی دچار، دودلی و سست اعتقادی می‌شد. کاسانی با تصریح این نکته (۴)، عقوبت و فرجام آن را به سلطان خاطر نشان می‌سازد: «... در فیض و رحمت الهی بر ایشان و بر ما بسته شده بود غالباً که در این مدت هیچ بیتی و رباعی از ایشان واقع نشده بود و نیز از ما سخنی... (۵)»

و اما نواده کاسانی از قهر و غضب خواجگی نسبت به بی‌حرمتی، سست اعتقادی و قدرناشناسی عبیدالله خان یاد کرده است:

«... فرمودند که عبیدالله خان نمی‌ترسد که من دست از وی باز دارم که هیچ قدر فقرا را نمی‌داند و

۱ - ص 247a-248b.

۲ - ص 248b.

۳ - همان، ص 248.

۴ - همو، شرح رباعی عبیدالله خان، ص 248a-249b.

۵ - همان، ص 249b.

اخلاص خود را درست نمی‌سازد و فرمودند که حضرت حق سُبْحَانَهُ و تعالی این ضعیف را به محض عنایت بی‌علت خود قوتی و قدرتی عطا کرده است که اگر خواهم تمام روی زمین را به یک شبانی می‌دهم، اما موقوف به قابلی است و اعتقاد درست است و در این حالت یکی از یاران گفتند که حضرت خان می‌گویند که من می‌دانم حضرت ایشان به من عنایت دارند ولیکن هریک از مشایخ همچنین می‌گویند!»^(۱)

به گواهی آثار کاسانی، وی برای ترویج طریقت خود و حذف رقبا در نهایت چاره‌ای جز مدارا، ارشاد و تشویق پادشاهان عصر نیافت. رساله گل‌نوروز می‌تواند مؤید همین نکته باشد. ارتباط ظهیرالدین محمد بابر، نخستین پادشاه تیموری هندوستان (۸۸۸-۹۳۷ق) با خواجگی کاسانی که از سوی مریدان و اخلاف کاسانی مطرح شده و به منابع متأخر راه یافته و ابراز ارادت و فرستادن تحفه و اشعار و نیازنامه برای او^(۲)، صرف نظر از اینکه درخور تأمل و تردید است، بر نفوذ معنوی و حسن ارتباط او با پادشاهان دلالت می‌کند.

کاسانی سرانجام توانست اقبال و توجه اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی را به «طریق عاشقی»^(۳) خود جلب کند^(۴). در محفل پرشور و جذبه او که شاهان و درویشان برابر می‌نشستند^(۵)، «گرمی و حرارت صحبت آنچنان بود که از که و مه و نیک و بد و حتی که از جهودان جماعتی از کار و بار خود مانده، از صباح تا نیم روز واله و حیران بودند»^(۶). کاسانی در ۲۱ محرم ۹۴۹/۱۵۴۲-۱۵۴۳م در روستای دهبید دیده از جهان فرو بست^(۷)، در حالیکه حدود ۳۰ رساله در حوزه تصوف به زبان فارسی از خود بجا گذاشت؛ هم‌اکنون

۱ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲ - همان، ص ۱۵۰-۱۵۳؛ صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۳۵۰؛ کشمی، همان کتاب، ص ۲۶۰؛ عبدالحی حبیبی، «بابر و شخصیت علمی و ادبی وی»، آریانا، کابل، شماره ۴، دوره ۲۹، ۱۳۵۰ش، ص ۲.

۳ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۱۴.

۴ - نک: (S.V.R. 6/517) - 4

۵ - نک: ابوالبقا، همان کتاب، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۶ - همان، ص ۱۹۶؛ نیز نک: همان، ص ۸۶.

۷ - کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۷؛ احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۲۱۱؛ برخی منابع تاریخ فوت او را حدود سال‌های ۹۴۹-۹۵۶ق آورده‌اند.

نسخه‌های خطی متعددی از این رسایل در کتابخانه‌های مختلف موجود است^(۱)؛ این رسایل عبارتند از^(۲):

- ۱ - آداب السالکین ۲ - آداب الصدیقین ۳ - اسرار النکاح ۴ - بابریه ۵ - بطیخیه ۶ - بکائیه (رساله بابا آدم) ۶ - ۱ - بیان احوال علماء و امراء ۷ - بیان سلسله خواجگان نقشبند ۱ - ۷ - تعریف عشق ۲ - ۷ - تعریف کلمه صوفی ۸ - چهار کلمه ۹ - تنبیه السلاطین ۱۰ - تنبیه العلماء ۱۱ - رساله ذکر ۱۲ - زبده السالکین و تنبیه السلاطین ۱۳ - سلسله الصدیقین ۱۴ - سماعیه ۱۵ - شرح رباعی عبیدالله خان شیبانی ۱۶ - شرح رباعیات عبیدی ۱۷ - شرح سواد الوجه فی الدارین ۱۸ - شیبیه ۱۹ - فنائیه ۲۰ - گل نوز ۲۱ - گنج‌نامه ۲۲ - معراج العاشقین ۲۳ - مرآت الصفا ۲۴ - مرشد السالکین ۲۵ - نصیحة السالکین ۲۶ - نفحات السالکین ۲۷ - واقعه حقانیه ۲۸ - رساله وجودیه ۲۹ - الولد سرابیه.

همچنین ۵ اثر درباره زندگی، عقاید و مناقب کاسانی به قلم مریدان و اخلاف او نوشته شده که هنوز به چاپ نرسیده است^(۳):

- ۱ - سلسله الصادقین و انیس العاشقین، نوشته دوست محمد بن نوز احمد الکیشی^(۴).
- ۲ - انیس الطالبین، نوشته قاسم بن محمد صفایی کاتب.
- ۳ - جمرات الشوق، نوشته محمد سعید بخاری.
- ۴ - جامع المقامات، نوشته ابوالبقا بن خواجه بهاء‌الدین بن مخدوم اعظم^(۵).

۱ - نک: منزوی، همان، ص ۱۲۱۱؛ همو، نسخه‌های خطی فارسی، تهران، ۱۳۴۹، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۰۱۱.

۲. نک: عارف نوشاهی، «احمد کاسانی»، دانشنامه ادب فارسی (آسیای مرکزی)، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۵-۵۶.

3 - N. Tosun, Loc. cit.

سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۴۰۰-۴۰۱.

۴ - ج ۳ - ص 316 S.V.R

۵ - به گفته ابوالبقاء نواده کاسانی در جامع المقامات، مولانا دوست، حافظ ابراهیم و ملا قاسم کاتب، آثار خود را در زمان حیات کاسانی نگاشته‌اند. کاسانی آثار آنها را از نظر گذرانده، هیچیک را جامع نیافت و تألیف کتاب کامل و جامعی را به نواده خود ابوالبقا پیشنهاد نمود. ابوالبقا تألیف این کتاب را در سال ۱۰۲۶ آغاز کرد. چنانچه سال وفات کاسانی را حداکثر ۹۵۶ق در نظر بگیریم، این

۵ - مناقب (مقامات) مخدوم اعظم، نوشته حافظ ابراهیم.

سخن پایانی اینکه هرچند در زمان خواجهگی، اعتبار و منزلتی که نقشبندیه در عهد خواجه عیدالله احرار داشت، تجدید نشد، با این حال کاسانی بی تردید در حیات، استمرار و گسترش این طریقت در تاریخ نقشبندیه، نقش عمده‌ای ایفا نمود. «تألیف ۵ اثر حاوی مقامات و مناقب کاسانی در شرایطی که اطلاعات مربوط به دیگر مشایخ نقشبندی آن دوره محدود است، نشانگر حسن شهرت و نفوذ و تأثیر اوست».^(۱)

طریقت خواجهگی یکی از شاخه‌های نقشبندیه را پدید آورد که پس از او به نامهای «کاسانیه» یا «دهبیدیه» معروف شد^(۲) و توسط شمار قابل توجه خلفا^(۳) و فرزندان کاسانی، که مسند ارشاد داشتند^(۴)، «در مشرق و مغرب و از کعبه معظمه تا سر حد خطا^(۵)» گسترش یافت.

معرفی نسخه‌ها

در تدوین رساله حاضر دو نسخه با نشانه A و B در دسترس و مورد استفاده مصحح قرار

تردید به نظر می‌آید که آیا ابوالبقا این کتاب را حداقل ۷۰ سال پس از درگذشت پدر بزرگ خود، کاسانی، نگاشته است؟

1 - N. Tosun, Loc. cit.

۲ - کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۹؛ برای اطلاع بیشتر درباره طریقت کاسانیه نک:

N. Tosun, "Kasaniyye", Turkiye Diyanet Vakfi islam Ansiklopedisi,

مسعود جلالی مقدم، «احمد کاسانی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۷۹-۸۰. آقای طوسون این مقاله محققانه را نیز که هنوز به چاپ نرسیده است، با بزرگواری ارسال فرموده‌اند.

۳ - کاسانی پس از خود شست خلیفه بجا گذاشت (ابوالبقا، همان کتاب، ص ۴۰؛ کشمی، همان کتاب، ص ۲۵۹)؛ درباره خلفا و اصحاب او همچنین نک: عبدالمجید بن محمد الخانی الخالدی النقشبندی، الحدائق الوردیة، دمشق، ۱۳۰۸ق، ص ۱۷۶؛ احمدعلی چشتی حیدرآبادی، قصر عارفان، لاهور، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ۳۱۹-۳۲۰ و ۳۲۲؛ رشاد، همان کتاب، ص ۷۶.

۴ - در منابع آمده است که کاسانی دارای چهار همسر (صفایی کاتب، همان کتاب، ص ۳۷۸) سیزده پسر و یازده دختر (N. Tosun, "Kasani, Ahmed") بوده است؛ برای توضیح بیشتر درباره فرزندان او که مسند ارشاد داشتند نک: کشمی، همان کتاب، ص ۲۶۵ به بعد؛ سمرقندی، همان کتاب، ص ۱۷۹ و ۱۸۲-۱۸۳؛ علی‌الدین احمد، ملفوظات نقشبندیه، اورنگ آباد، ۱۳۵۸ش، ص ۱۷۳ و ۱۷۵-۱۷۶.

۵ - ابوالبقا، همان کتاب، ص ۳۹-۴۰؛ نیز نک:

Fletcher, Loc. cit., N. Tosun, "Kasaniyye"

گرفت (۱):

۱. نسخه A، این نسخه که به جهت قدمت، نسخه اساس در نظر گرفته شد، یکی از رساله‌های «مجموعه رسائل کاسانی» است که در کتابخانه دانشگاه استانبول در ترکیه به شماره ۶۴۹ موجود است. که در فاصله سالهای ۹۹۷-۹۹۸ ق/۱۵۸۹-۱۵۹۰ م کتابت شده است. در این مجموعه رسائل، رساله «گل نوز»، برگ 191a-198b را شامل می‌شود. از لطف آقای طوسون جهت ارسال این مجموعه سپاسگزارم.

۲. نسخه B، این نسخه نیز یکی از رساله‌های «مجموعه رسائل کاسانی» است که در کتابخانه گنج‌بخش در اسلام‌آباد پاکستان به شماره ۱۴۰۱ نگهداری می‌شود. این نسخه به خط نستعلیق پخته، به قلم محمدامین در سال ۱۲۸۰ ق کتابت شده است. از آقای دکتر نوشاهی که عنایت فرموده این مجموعه را ارسال نمودند سپاسگزارم.

چند یادآوری

۱- در سرتاسر این رساله، عبارات، کلمات یا جملاتی که در زیر کس فراهم شده از نسخه A (اساس) چاپ نشده و یا کمرنگ و ناخوانا بوده است براساس نسخه B با نشانه «] » [افزوده شد.

۲- رسم‌الخط این رساله با اندکی تسامح به رسم‌الخط امروزه نزدیک است. هر جا اختلافی قابل توجه به نظر رسید در پاورقی بدان اشاره شد. در موارد دیگر (مانند: جدانویسی حروف اضافه از اسم یا متمم، اختلاف و تمیز میان ک و گ، تسامح در نوشتن همزه) اشاره‌ای به تغییرات مکرر پیش آمده، نشده است.

۳- در حاشیه نسخه A هر جا که متن رساله، کاستی یا افتادگی دارد، کاتب مطالب جا افتاده یا اضافه شده را با نشانه‌ای معین در حاشیه افزوده است؛ نک: ص 192b و ...). همچنین در مواردی که تصحیح اشتباهات متن در نظر بوده، کاتب با نشانه معین دیگری، واژه یا عبارت یا

۱ - چند نسخه از رساله گل نوز در کتابخانه‌های پاکستان و ازبکستان موجود است که دستیابی بدان‌ها میسر نشد. برای توضیح بیشتر درباره این نسخه‌ها نک احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۳ ش، ج ۳، ص ۱۸۲۶-۱۸۲۷.

جمله درست را در حاشیه آورده است (نک: ص 192b و 193a و...).

سپاسگزاری

آقای دکتر عارف نوشاهی و آقای دکتر نجدت طوسون که افزون بر ارسال نسخه‌های خطی از پاکستان و ترکیه، با معرفی و ارسال برخی منابع درجه اول، راه این تحقیق را گشودند و بیش از حد توقع مرایاری رساندند، منت بسیار بر من دارند. این نوشتار را به اشارت و راهنمایی آقای دکتر هادی عالم‌زاده آغاز نمودم و استاد گرامی آقای احمد منزوی امکان آشنایی مرا با نسخ خطی فراهم آوردند؛ رهنمودهای ارزنده و دقت نظرهای این دو بزرگوار را از اولین قدم توشه راه داشتم. از عنایت و شکیبایی جناب آقای اکبر ثبوت و استاد رحیم قبادیانی در پاسخ به برخی پرسشها و راهنماییهای لازم سپاس بسیار دارم. و در انجام، خدا را شکر می‌کنم که این کار بسیار کوچک و ناچیز بهانه‌ای شد تا از برکت بزرگ آشنایی و مصاحبت این بزرگواران بهره‌مند گردم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^(۱)

[گل نوروز]^(۲)

حمد بسیار و ثنای^(۳) بیشمار مر خداوندی را که هژده هزار عالم را از برای مشاهده جمال و جلال خود خلق کرد و در هر عالمی مناسب استعداد [آن عالم] از جمال و جلال خود ظاهر ساخت:

[بیت]^(۴)

به قدر آینه، حسن تو می نماید روی دروغ کآینه ما نهفته در زنگ است
و حضرت آدم را، صَلَوَاتُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ، [از] همه^(۵) برگزید و سینه مبارک او را مظهر
جمال و جلال خود، همچنانکه بود گردانید؛ کقوله تعالی: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» * هیچ خیر نماند در مکنم غیب الهی که^(۶) در سینه مبارک او ظاهر
نساخت^(۷).

[بیت]^(۸)

چو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم
^(۹) صد هزار درود و تحیت بیشمار بر حضرت سید اولین و آخرین، حضرت محمد
رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باد که هژده هزار عالم را به طفیل وجود شریف او خلق کرد

۱ - B افزوده: و به نستعین
۲ - نسخه A، به خط اصلی متن، عنوان ندارد؛ در نسخه B پیش از بسم الله... آمده است: «هذا رسالة كل نوروزی» و اما در پایان رساله، مؤلف، این نسخه را «كل نوروز» نامیده است.

۳. B: سناء

۴ - به قیاس B و موارد مشابه در A.

۵. B افزوده: عالم

* - (اسراء، ۱۷، ۷۰).

۶ - B: که الآ.

۷ - B: ساخت.

۸. به قیاس B و موارد مشابه در A.

۹ - B افزوده: و

که: «لَوْلَا كَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»*

اگر عشقش نیاوردی وجودم از عدم بیرون ز اقلیم عدم نهاد می هرگز قدم بیرون بعد از آن، بر آل و اصحابِ «کرام» او که راهنمایان راه دین و پیشوایان علم یقینند، باد:

[بیت] (۱)

رهنمایانی که ره بین آمدند گاه (۲) و بیگاه از پی این آمدند
جان خود را عین حسرت ساختند همره جان عجز و حیرت ساختند

اما بعد، سبب تألیف این نسخه شریفه (۳) آن بود که حضرت سلطنت شعاری، مقبول حضرت رحمن (۴)، مخلص (۵) درویشان، بل محبوب قلوب ایشان، جنابِ جنّت مآب سعادت اکتساب، سلطان السلاطین و برهان «المخلصین» (۶)، محرم اسرار نهانی، به صورت، حضرت سلطان اسکندر ثانی و به سیرت، «خسرو» [دو جهانی - زادالله تعالی ظلال (۷) بر کاتیه و حسناته علی جمیع الفقراء و الرعية «من» المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات، کثر و طول الله (۸) علمه و عمله و معرفته و حیاته إلى يوم البعث و الميعاد؛ آمین (۹) رب العالمین، - این دعا را از همه خلق جهان آمین باد (۱۰). بعد از دخول در نسبت شریف این طایفه علیه، قدس الله ارواحهم، (۱۱) و مشرف شدن (۱۲) وجود شریف ایشان به باد نوروزی - که عبارت از نفس شریف و نظر شریف و صحبت شریف این «طایفه» علیه است، بهترین (۱۳) جمیع اعمال پیش

* - ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب، المناقب، قم، ج ۱، ص ۲۱۷.

۱. به قیاس B و موارد مشابه در A.

۲ - B: گاه و بیگاه

۳ - B: شریف

۴ - B: رحمان

۵ - در حاشیه A آمده است.

۶ - براساس آنچه در A به نظر رسید و سیاق عبارت؛ B: مخلصین

۷. B: ظلاله و

۸ - B افزوده: تعالی

۹. B: آمین و

۱۰ - حاشیه B افزوده: مصراع این دعا را از همه خلق جهان آمین باد

۱۱ - A: سره؛ به قیاس B.

۱۲. B: شدند

۱۳ - B: بهتر

خدای تعالی صحبت شریف ایشانست:

[«بیت»]

صحبت پیر به ز هر عملست
هر که با او نشست در عملست
این عمل همچو راز پنهانست
رهبرت سوی وصل جانانست

- و مشرف شدن ایشان به حالات و کیفیات و به اعلی مقامات این طایفه علیّه و معاونت نمودن ایشان^(۱)، طالبان و فقرا را - که معاونت نمودن برادران مؤمن، به دست و سایر جوارح، همه نور و صفاست؛ علی‌الخصوص معاونت طالبان و فقرای این طریق و ترویج دادن ایشان این نسبت شریف [«را»] - چونکه مقرر است پیش این طایفه که بی معاونت پادشاه زمان که مخلص و معتقد این نسبت شریف^(۲) باشد، ترویج این نسبت شریف در میان فقرا و رعایا نمی‌توان کرد؛ کَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْأَنْسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»؛*

معشوقه به هر صفت که آید به ظهور
از ظلمت محض یا خود از خالص نور
عاشق به همان صفت موصف^(۳) گردد
بردین ملوک است رعیت معمور

شہ چو حوضی‌دان چشم چون لوله‌ها
آب از لوله روان در گـولہ‌ها^(۴)
آب جمله گر ز یک حوضی است پاک
هر یکی لوله دهد خوش ذوقناک^(۵)
ور* در آن حوض آب شور است و پلید
هر یکی لوله همان آرد پدید

۱ - ایشان، معاونت نمودن: در حاشیة A آمده است.

۲ - چونکه مقرر نسبت شریف: در حاشیة A آمده است.

۳ - B: موصوف

۴ - A و B: کولها (نک: رینولد الین نیکلسون، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و

تعلیق حسن لاهوتی، تهران، ۱۳۷۴، دفتر اول، بیت

۲۸۲۳؛ کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، ۱۳۷۵، دفتر اول، بیت ۲۸۲۳).

۵. B: ذوق ناق ۱۴. A و B: در دران؛ براساس مثنوی معنوی (جلال‌الدین محمد مولوی،

تصحیح نیکلسون، تهران، ۱۳۶۸، دفتر اول، بیت ۲۸۲۳) تصحیح شد.

* - نک: بدیع‌الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۸؛ علی‌اکبر دهخدا، امثال

و حکم، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۶؛

غلامحسین یوسفی، تعلیقات بر گلستان سعدی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۱۰.

خوی شاهنشاه و جان بی وطن^(۱) چون اثر کردست در کلّ بدن^(۲)
 بعد از حصول این معنی، ضعیف‌کمترین از خادمان این مخدومان، خواست [«که از»] جهت
 شکر این نعمت شریف و طلب زیادتى، این نسخه نویسد؛ کقوله تعالى: [«وَلَسْنَا شَاكِرُونَ
 لِمَا نَزَّلْنَا بِكُم مِّن لَّدُنَّا»]*

به تو نعمت زدست هر که رسد نه به میدان شکر کو [ب] ی پای؟^(۳)
 کی به شکر خدا قیام کند تارک شکر بندگان خدا [ی] ی؟^(۴)
 در بیان این حدیث شریف است، قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [«اغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ
 بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ بِأَشْجَارِكُمْ وَ اجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ
 بِأَشْجَارِكُمْ»]* تا همگنان^(۵) را معلوم شود که از احادیث نبوی، ظاهر و باطن مراد است؛
 آنچه از ظاهر این حدیث شریف معلوم می‌شود آن است که غنیمت دارید باد بهاری را و
 بدن‌های خود را از او مپوشانید که آن می‌کند به ابدان^(۶) های خود^(۷) شما که در بهاران با
 درخت‌های شمایان می‌کند؛ یعنی درختان که در زمستان با آثار تجلی قهریه الهی از برگ و
 بر، خالی و خشک گشته‌اند و زمین‌ها از سبزه و ریاحین و از گل و سنبل، خشک شده، به
 مجرد رسیدن باد بهاری - که آثار لطف و رحمت الهی است - همه باز از سر، تازه^(۸) و خرم
 می‌گردند؛ زمین و درختان همه در حرکت می‌آیند. غنچه و گل و میوه^(۹) ها بتدریج در ایشان

۱ - در متن A: «خوی شاهان در رعیت جا کند» آمده است که کاتب آن را تصحیح نموده و در
 حاشیه بدین صورت آورده است؛ B:

خوی شاهنشاه جانی بی وطن.

۲ - این ابیات با تفاوت در مثنوی معنوی (دفتر اول، ابیات ۲۸۲۱-۲۸۲۵) آمده است.

* - (ابراهیم، ۱۴، ۷؛ در قرآن در آغاز آیه «و» آمده است، نه در آغاز این عبارت).

۳ - A: ظاهراً «کوی»؛ به قیاس B.

۴. به قیاس B.

** - قس: جمال‌الدین محمد خوانساری، شرح بر غرر الحکم و درر الکلم، به کوشش

میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، تهران، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۳۰۸، ش ۴۵۵۱؛ محمدباقر

مجلسی، بحارالانوار، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ج ۵۹، ص ۲۷۱

۵ - B: همگان

۶ - B: بدنهای

۷ - B: «خود» ندارد.

۸ - B: سبز و خرم

۹ - A: میوها؛ به قیاس B

پیدا شدن می‌گیرد و پختن و ریختن می‌گیرد؛ همچنین به مجرد رسیدن باد بهاری - که عبارت از آثار تجلی لطف الهی است - به ابدان^(۱) های شما^(۲) نیز که از سرمای زمستان - که^(۳) از آثار تجلی قهر الهی [است] - تیره و فسرده شده است، دور می‌سازد^(۴)، غنچه^(۴) های و گل‌های مشاهدات بتدریج، میوه^(۵) های معاینات پیدا می‌سازد:

[«بیت»]

گفت پیغمبر که^(۶) یاران زینهار
تن می‌پوشانید از باد بهار
همچنانکه با درختان^(۷) می‌کند
با تن و جان شما آن می‌کند^(۸)

بدان ای طالب صادق که مراد از باد بهاری که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: غنیمت دارید و تن می‌پوشانید، می‌تواند بود به حقیقت، که عبارت از نفس شریف و صحبت شریف و نظر شریف این طایفه علیه باشد، قَدَسَ اللهُ أَرْوَاحَهُمْ؛ چونکه نفس شریف این طایفه را نیز این خاصیت [«است»]، بعد از رسیدن نفس شریف ایشان به ابدان و زمین‌های دل [«طالبان»]، این معانی که گفته شد و صد هزار چندان از معارف و حقایق [«در دل»] ایشان پیدا می‌سازد، اما بدان ای طالب صادق که این موقو [«فست»] اولاً بر آنکه^(۹) حَقَّ سُبْحَانَهُ^(۱۰) در زمین دل طالبان به صفت ارادت تجلی فر [«ماید»] و این درد طلب در ایشان پیدا شود و کشد ایشان را به صحبت شریف این طایفه:

[«بیت»]

تَجَلَّى رَبُّهُ فِي ذَاتِهِ كُلُّ
لَعَمْرُكَ لَا تُغَاوِلُ عَنْهُ فَافْهَمْ

۱. B: بدنهای
۲. B: «نیز» ندارد.
- ۴ - B: غنچهها
- ۵ - A: میوه‌های؛ به قیاس B
- ۶ - B: به
- ۷ - B: آنچه با برگ درختان
- ۸ - این ابیات، با تفاوت در مثنوی معنوی (دفتر ۱، بیت ۲۰۴۶-۲۰۴۷) آمده است.
- ۹ - B: بدانکه
- ۱۰ - B افزوده: و تعالی

در طلب زن دائماً تو هر دو دست این طلب در راه، نیکو رهبر است
 چرا که المرید^(۱) مراد گفته‌اند. بعد از پیدا شدن درد طلب در باطن طالبان به حکم حدیث مَن
 طَلَبَ شَيْئاً وَ جَدَّ وَ جَدَّ* و کشیدن درد طلب ایشان را به صحبت شریف این طایفه و مشرف
 شدن زمین دل و بدن ایشان به انفاس شریف و نظر شریف و صحبت شریف ایشان و سبز شدن
 شجره طیبه در زمین دل ایشان [«كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ فِي السَّمَاءِ وَ فَرْعُهَا»]*، بعد از
 مشرف شدن طالبان به صحبت شریف این طایفه، به حکم حدیث [«خَيْرُ الْأَعْمَالِ أَدْوَمُ***ها»]،
 مداومت نمودن به صحبت شریف این طایفه، هر لحظه و هر زمان به برکت انفاس شریف^(۲)
 ایشان شجره طیبه سبز و تازه تر می‌گردد، بتدریج به آن کمالی که می‌باید [«می ر»] سد؛ چونکه
 سنت‌الله چنین جاری شده است که همه کس و همه چیز بتدریج به تربیت کامل مکملی^(۳)، به
 کمال خود می‌رسد:

[«بیت»]

هیچکس از خویشان چیزی نشد	هیچکس را از خود انگیزی نشد
تا بر دهقان نرفت چیزی نشد	دانه انگور و تخم خربزه
هیچ آهن خنجر ^(۵) تیزی نشد	تا برون نارند آهن ^(۴) را زسنگ
تا [که] ^(۶) شاگرد ^(۷) شکرریزی نشد	هیچ حلوایی نشد استادکار
تا غلام شمس تبریزی نشد	نام مولانا نشد سلطان عشق

همچنانکه کسی خواهد که شجری یا نباتی را به کمالی که می‌باید برساند، [«اولاً»] زمین او را

۱ - A: بعد از المرید، کلمه‌ای کمرنگ و ناخوانا یا خط خوردگی به نظر می‌رسد.
 * - قس: نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۴۳۱، ش ۳۸۶؛
 فروزانفر، احادیث مثنوی، ۲۹.

** - (ابراهیم، ۱۴، ۲۴)

*** - عبدالرزاق گیلانی، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، به کوشش سیدجلال‌الدین
 محدث، تهران، ۱۳۴۳، ج ۱، ۱۶۳-۱۶۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ۲۱۵-۲۱۶.

۲ - B: شریفه

۳ - B: مکمل

۴ - A: آهنک؛ به قیاس B.

۵ - B: خنجری

۶. به قیاس B.

۷. A: شاگردی؛ به قیاس B. (نک: علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل شکرریز)

مناسب می‌باید سازد؛ بعد از آن، تخمی که می‌خواهد از شجر و نبات [«در»] و بنشانند؛ بعد از آن، بتدریج تربیتی که تعلق به او دارد، بکند؛ چونکه به همین، به آن کمالی که می‌باید نمی‌رسد، حق، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى، به کمالِ عنایت و فضل و کرم خود، ابر و باد و مه و خورشید و فلک را مَرَبِّی او می‌گرداند تا آن کمال، او را حاصل شود:

[«بیت»]

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌نبری
همچنانکه در تربیت اشجار و نباتات، با وجود این همه فیض، به واسطه ابر و باد و غیره،
بی‌وجود تربیت انسان کامل^(۱) و مکمل او نیز، بتدریج ممکن نیست، همچنین در تربیت
طالبان نیز هر چگاهی که مشرف شدن به صحبت شریف این طایفه و انفاس شریف ایشان - که
معبّر است به باد بهاری - اولاً شجرهٔ محبت در حرکت می‌آید، بتدریج هر لحظه سبزتر و
تازه‌تر می‌گردد، بعد از آن، به مرتبهٔ شجری می‌رسد:

[«بیت»]

شجری یا^(۲) ثمری، ثمری یا^(۳) شجری امر ساری است معین همه‌جا در امکان
بعد از آن، غنچه‌های میوه در او پیدا شدن می‌گیرد، بعد از آن، گل‌های مشاهدات در وی
شکفتن می‌گیرد، بعد از آن، میوه^(۴) های معاینات در وی پیدا شدن می‌گیرد، بتدریج به
حرارتِ انفاسِ شریفهٔ این طایفه پختن و ریختن می‌گیرد، بعد از آن، پیر مغان که عبارت از
این طایفه است بعضی میوه^(۵) ها که مناسب افشردن است، می‌فشارد و در خمهایی^(۶) که در
خمخانه^(۷) های وحدت است، پر می‌سازد و می‌گذارد بتدریج به حرارتِ آتشِ محبت در

۱ - B: «و» ندارد.

۲ - B: با

۳ - B: با

۴ - A: میوه‌های؛ به قیاس B

۵ - A: میوه‌ها؛ به قیاس B.

۶ - B: خمها

۷ در حاشیه A تصحیح شده است.

شورش و^(۱) جوشش می در آید:

[«بیت»]

آتش عشق است کاندن نی فتاد جوشش عشق است کاندن می فتاد
بعد از آن، به مرتبه اسکار می رسد، بعد از آن، پیر مغان قطره قطره از این شراب^(۲) محبت بر
کام جان طالبان که در مجلس شریف اویند، به قدر استعداد ایشان می چکاند^(۳):

[«بیت»]

[«خم دیرینه»] می پیر من است ای ساقی هر دم فیض دگر^(۴) می رسد از باطن پیر
بدان ای طالب صادق که مراد از این شراب محبت که گفته شد که^(۵) می چکاند^(۶) پیر مغان بر
کام [«جان»] طالبان، فیض مالا نهایی الهی است که از خمخانه های وحدت، هر لحظه و هر
زمان، بی واسطه از عالم بالا بر باطن شریف پیر می ریزد، به قدر استعداد طالبان که در مجلس
شریف اویند:

[«بیت»]

به قدر آینه، حسن تومی نماید روی دروغ کآینه ما نهفته در زنگ است
پیر نیز به قدر استعداد هر کس، از این فیض تقسیم می کند:

[«بیت»]

^(۷) قسمتی کو ز ازل رفت چه شاید کردن من بر آن قسمتم ار زاهد اگر خمّا [«رم»]
اما از فیض شدن هر فیضی بر باطن پیر از عالم بالا و قسمت کردن او بر دیگران قو [ت]^(۸) ی
در باطن پیر پیدا می شود که قابل چند همچو فیض دیگر می شود؛ هر چند بیش فیض، استعداد

۱ - B افزوده: در

۲ - A: شرابت؛ به قیاس B.

۳ - B: می چکاند

۴ - B: دیگر

۵ - B: «که» ندارد

۶ - B: می چکاند

۷ - در حاشیه A تصحیح شده است.

۸ - A: قوی؛ به قیاس B.

بیش، هر چند استعداد بیش، فیض بیش:

[«بیت»]

همچنین می‌رو به پایانش مرس در چنین دردی به درمانش مرس
مبالغه انبیا و اولیا در کثرت یاران از این جهت بوده است غالباً؛ هر چند یاز بیش، فیض بیش؛ هر
چند فیض بیش، کمال بیش. چونکه کمال در کثرت^(۱) یاران بوده است، انبیا و اولیا مبالغه
بسیار [نموده‌اند] در این باب:

[«بیت»]

هر^(۲) نبی ای کاندین راه درست معجزه بنمود، همراهان بجست
زانکه انبوهی^(۳) جمع کاروان دشمنان را بشکند تیغ سنان
حاصل این آمد که یار جمع باش همچو بتگر از حجر یاری^(۴) تراش*
قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ بِأَشْجَارِكُمْ»
بدان ای طالب صادق که بعد از [«پیدا»] شدن درد طلب در باطن یکی^(۵) - که عبارت از تجلی
الهی است به صفت ارادت - بی قرار و بی آرام ساختن او را و کشیدن او را به صحبت شریف
این طایفه و یا این طایفه را به صحبت او رسانیدن^(۶)، از جهت^(۷) شفقت و تربیت او، چنانکه
گفته‌اند:

[«بیت»]

گر دولت درد دین تو را دست دهد یا باد ارادت طلب در تو جهد

۱ - A: کثره

۲ - A: بهر؛ به قیاس B.

۳ - A: انبوه؛ به قیاس B.

۴ - A: یار؛ به قیاس B.

* - (برای دو بیت اخیر نک: مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ۲، ابیات، ۲۱۵۰-۲۱۵۱).

۵ - A: یکی از؛ به قیاس B.

۶ - B: رساندن

۷ - A: از جهة

یا موی کشان تو را بر شیخ برد یا شیخ دواسپه^(۱) روی سوی تو نهد
 بهر حال بعد از [«پیدا شدن»] درد دین - که عبارت از درد طلب است - و مشرف ساختن حق،
 سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، او را به صحبت شریف این طایفه و انفاس شریف ایشان - که عبارت از
 بادبهارى است - هر لحظه و هر زمان، پیدا شدن حالات و کیفیات، چنانکه گفته شد:
 اول [«نشاندن»] و پیدا شدن تخم محبت در زمین دل سالک به وزیدن بادبهارى - که عبارت از
 نفس شریف این طایفه است - و پیدا شدن غنچه‌های و شکفتن گل‌های مشاهدات^(۲) و
 پیدا شدن میوه‌های معاینات به حکم حدیث: [«اغْتَنِمِ الْفَرْصَ فَإِنَّ فَوْتَهَا غُصَصٌ»]*
 دم را به ناز دار [و]^(۳) غنیمت شمار عمر آنها که رفته‌اند خراب همین دم‌اند
 فرصت و صحبت این طایفه را غنیمت ببايد شمرد تا به مرور ایام با نفس آتش صفت او
 میوه^(۴) بار معاینات پختن و ریختن گیرد، اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^(۵).
 بدان ای طالب صادق که اگر چه حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، را اوصاف بی‌نهایت است، اما منحصر
 در^(۶) این دو صفت است: صفت بسط و صفت قبض. هر^(۷) چه صفت بسط اکثر چنان است
 بطریق عموم که در بهاران در همه چیز ظاهر می‌شود، همچنانکه به نسبت زمین و درختان،
 بسط و گشادی در ایشان پیدا می‌سازد و همچنین به واسطه نفس شریف این طایفه نیز به نسبت
 طالبان، هر لحظه و هر زمان بسطی و گشادی در دل ایشان پیدا می‌شود؛ دیگر آنکه به وزیدن
 نفس آتش صفت این طایفه بر سنگ دل طالبان و نرم ساختن سنگ دل ایشان را و ظاهر ساختن
 آتش محبتی را که در ته^(۸) دل طالبان است و سوختن حجاباتی را که میان عاشق و معشوق
 است - چرا که هیچ ته دلی نیست که آتش محبت الهی در او پوشیده و پنهان نیست - آن جز
 به رسیدن نفس آتش صفت این طایفه ظاهر نمی‌شود:

۱ - B: دواسپه

۲ - و پیدا ... مشاهدات. B: ندارد

* - قس: خوانساری، شرح بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۴۴۱، ش ۳۲۱۵.

۳ - به قیاس B.

۴. B: میوه‌های

۵. B: «تعالی» ندارد.

۶ - B: اما اصل همه

۷ - B: چه

۸ - B: دل طالبانرا نرم ساختند و ظاهر ساختند آتشی محبتی را در ته

[«بیت»]

آتشی از عشق در جان برفروز سر بسر [«فکر عبارت»] در^(۱) بسوز
دیگر، بدان که غرض و مقصود حق، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى، از خلق^(۲) بشر، اظهارِ محبّتِ خودش
بود:

[«بیت»]

غرض از عشق توام چاشنی^(۳) درد و غم است
ورنه زیر [«فلک»] اسباب تنعم چه کم است
مراد از درد، آن شعله آتشین^(۴) محبتی است که به واسطه پیر از ته دل طالبان سر بر می زند^(۵)
و می سوزد هر چه نشانِ غیر معشوق است:

[«بیت»]

عشق آن شعله است کو چون برفروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
و نیز مراد از درد آن آتش محبت^(۶) است که از ته^(۷) دل سالک سر بر می زند و می سوزد،
هر چه نشان عقل و فهم و غیر محبوب است:

[«بیت»]

عشق اینجا آتش است و عقل^(۸) دود عشق چون آید، گریزد عقل، زود
عبارت از عشق آن شاهباز حقیقی است که هر لحظه و هر زمان از آشیانِ دلِ سالک پرواز
می کند و می رساند خود را به محبوب حقیقی که حق است، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى:

۱- B: را

۲- B: خلقت

۳- B: چاشنی

۴- B: آتش

۵- A: طالبان است که سر بر میزند؛ «است که» به قیاس B حذف شد.

۶- B: محبتی

۷- B: «ته» ندارد.

۸- A: عقل و دود؛ به قیاس B

[«بیت»]

عشق را پانصد پر است و هر پری از فراز عرش تا تحت الثری
بدان ای طالب صادق که هر شیرینی و خوشی که از هر کس از سخنان این طایفه ظاهر شده
است، از شیرینی عشق است:

گر عشق نبودى [و] ^(۱) غم عشق نبودى چندین سخن ^(۲) خوب که گفتی، که شنیدی؟
گر باد نبودى که سر زلف ربودى خساره معشوق به عاشق که نمودى؟*
بدان ^(۳) که عشق، آن شیر شرزهِ ^(۴) است که بعد از پیدا شدن او در بیشه دلِ سالک می‌دراند و
می‌گریزند هر شیر و گرگ و روباهی که در بیشه دلِ سالک بود، که آن عبارت از نفس و
شیطان و توابع ایشان است [«الشَّيْطَانُ يَفْرُؤُ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ»]*:

مسلمانان! مسلمانی! مرا ترکی است یغمایی

که او صفهای شیران را بدراند، به تنهایی

به پیش خلق، نامش عشق؛ پیش من، بلای جان

بلا و محنت شیرین که جز با او نیاسایی

دهان عشق می‌خندد، دو چشم عشق می‌گرید

[که] حلوا سخت شیرین است، نا پیدا است حلوایی ^(۵)

۱. به قیاس B.

۲ - A: سخنی؛ به قیاس B.

* - از سروده‌های شرف‌الدین بوعلی قلندرپانی پتی هندی، به نقل از عارف نوشاهی، تعلیقات
بر ملفوظات خواجه عیدالله احرار نقشبندی، تهران، دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات،
پایان‌نامه دکتری، ۱۳۷۲-۱۳۶۸.

۳ - A: بدانکه که؛ به قیاس B.

۴. B: شرزهِ ای

** - قس: ابوجعفر احمد معروف به محب الطبری، الریاض النضره فی مناقب العشرة،
بیروت، ۱۴۰۵ هـ، ج ۱-۲، ص ۲۹۹-۳۰۱؛ ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، شرح
التعرف لمذهب التصوف، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۱ و
۴۶۱-۴۶۲.

۵ - B: مسلمانان! حلوایی: وجود ندارد

(قس: مولوی، کلیات شمس، به کوشش فروزانفر، تهران، ۲۵۳۵، دفتر ۵، غزل ۲۴۹۹).

بدان که عبارت از عشق، آن میل و کشش^(۱) است که می‌کشد^(۲) عاشقان را به جانب معشوق:

[«بیت»]^(۳)

گر کشش است ناگهان تا نبری بخود گما [ن]

پیک قبول ماست آن کان سوی مات می‌کشد^(۴)

بدان که عشق^(۵) زنجیری است که می‌کشد مجنونان حجب^(۶) را به جانب محبوب:

[«بیت»]

به زنجیر از چه می‌داری رقیب آن سرو دلجو را

مرا زنجیر می‌باید که من دیوانه‌ام او را

بدان که عشق، آن بلا^(۷) و محنت شیرینی است که جز محبانِ مجنون، قدر آن نمی‌دانند. هر

که^(۸) در حلقهٔ ایشان نبوده، جز از این معنی ندارد:

[«بیت»]

سلسلهٔ موی دوست، حلقهٔ دام بلاست

هر که در این حلقه است، غافل از این ماجراست

بدان که درد، عبارت از آن سوز و الم^(۹) است که از فرقتِ محبوبِ آتش‌صفت، از دل محبِ

سر بر می‌زند و می‌سوزد هر چه نشان غیر محبوب است:

۱ - در حاشیهٔ A تصحیح شده است؛ B: کششی

۲ - B: می‌کشد تا عاشق سوخته را

۳ - به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A.

۴ - B: این بیت وجود ندارد

۵. B: عشق آن

۶. B: محب

۷ - A و B: بلاء؛ B: بعد از بلاء، «و» ندارد.

۸ - B: هر چه

۹ - B: المی

[«بیت»]

به سوز و گریه^(۱) زانم در فغان از روزگار^(۲) خود

که غیر از حسرت و دردم نشد حاصل زیار خود

بدان که درد محبوب، هر^(۳) محب را خوشتر است از هر خوشیی که در دنیا و آخرت است:

[«بیت»]

ذره^(۴) [ای] درد خدا در دل تو را بهتر از هر دو جهان حاصل تو را

بدان که شرف انسان بر جمیع مخلوقات، از جهت درد است و فضیلت انبیا و اولیا بر یکدیگر از

زیادتی درد است:

[«بیت»]

درد آمد خوشتر از ملک جهان تا بخوانی مر خدا را در نهران

ولهذا از این جهت حضرت، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمود: [«مَا فَضَّلَكُمُ أَبُو بَكْرٍ بِكَثْرَةِ صَلَاةٍ وَ

لِأَصْوْمٍ وَ لَكِنْ بِشَيْءٍ وَقَرَّ فِي صَدْرِهِ»]* عبارت از آن شیء، کمال درد و** محبت بود که

آتش محبت جگر مبارکش را سوخته بود؛ هر چگاهی که آهی می کشید، هفت محله بوی جگر

سوخته می شنیدند؛ این بود سبب فضیلت او بر یاران دیگر:

[«بیت»]

هر آه جگر سوز که از سینه برآید دودی است کز او بوی کباب جگر آید

سرمایه سعادت می رساند عاشقان سوخته را به وصل محبوب حقیقی، درد است^(۵):

سرمایه سعادت^(۶) ما درد یا یار بود ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود

۱ - A: گریه

۲ - A: روزکاری؛ به قیاس B.

۳ - B: مر

۴ - A: زره؛ به قیاس B.

* - قس: مستملی نجاری، شرح التعرّف، ج ۲، ص ۵۴۴، ۸۷۲.

** - B: «و» ندارد.

۵ - سرمایه سعادت... درد است: در حاشیه A آمده است.

۶ - A: سعادت؛ به قیاس B.

وصف عشق ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد او^(۱) ناتمام
ذوق نکته عشق از من می‌رود نقش خدمت، نقش دیگر می‌شود
بس کنم، خود زیرکان را این بس است بانگ دو کردم اگر در ده کس است*

[«الْعَارِفُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ»* *]. اجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ بِأَشْجَارِكُمْ»]

بدان ای طالب صادق که مراد از برد خریف^(۲) به حقیقت، می‌تواند بود که نفس سرد بیدردان و منکران باشد؛ چرا که به مجرد رسیدن نفس شوم ایشان به هر کس، فسردگی^(۳) و تیرگی پیدا می‌سازد که از رفتار و اعمال و کردار نیک باز می‌مانند؛ اجتناب از او باید کرد [«نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»]:

[«رباعی»]

با هر که نشستی و نشد جمع دلت و از تو نرهد زحمت آب و گلت
زینهار از آن قوم گریزان می‌باش ورنه نکند روح عزیزان بحلت***

همچنانکه [به]^(۴) نفس سرد^(۵) و سرمای زمستان - که آثار تجلی قهر الهی است - بر درختان و ابدان مسلمانان [«نان»] فسردگی^(۶) و بی‌برگی در درختان و ابدان مسلمانان پیدا می‌شود که درختان از برگ^(۷) و بار می‌ماند^(۸)، زمینها از سبزه و گل و ریاحین و بنفشه،

۱ - B : وان

* - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ۴، بیت ۲۷۷۰؛ دهخدا، امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۸۹

** - قس: دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ۵۹-۶۰.

۲ - A : خریف و؛ «و» به قیاس B حذف شد

۳ - A و B: فسرده کی و تیره کی

*** - از سروده‌های خواجه علی رامینی؛ به نقل از قاسم بن محمد صفایی کاتب، انیس

الطالبین، نسخه خطی کتابخانه مرکزی تهران، ش ۲۰۷۶، ص ۲۶۸ و خواجه محمد پارسا، انیس

الطالبین در شرح مقامات حضرت خواجه بهاء الحق و الدین [نقشبند]، نسخه خطی کتابخانه مرکزی

تهران، ش ۲۰۷۵، ص ۵

۴ - به قیاس B.

۵ - A: سرد و سرمایه؛ B: سرد سرمای

۶ - A و B: فسرده کی

۷ - B: برکه

۸ - B: میمانند

خشک^(۱) می‌گردند؛ همچنین به رسیدن نفس شوم^(۲) بیدردان و منکران بر زمین دل طالبا [ن]^(۳) همه از رفتار و اعمال نیک باز می‌ماند^(۴) و خشک می‌گردند و رفتار ایشان پیدا می‌سازند؛ چرا که اینها ابلهانند؛ از کمال ابلهی، منکرند طریق انبیا و اولیا را، تا توانی از صحبت شوم ایشان دور و گریزان می‌باش:

[«بیت»]

ز ابلهان بگریز چون عیسی گریخت صحبت ابله بسی خونها که^(۵) ریخت
بدان ای طالب صادق که هر دغدغه و خیال و اندیشه که پیدا می‌شود از دو چیز است: از لقمه و مصاحبتِ مصاحبان. آدمی قابلی^(۶) است که با هر که می‌نشیند، رنگ همان کس پیدا می‌سازد؛ اگر با صلحا و فقرا و عاشقان می‌نشیند [«از»] قبیل [«ایشان»] می‌شود [«تا توانی»] نشست و خاست^(۷)، جز به این جماعت نکنی:

[«بیت»]

با عاشقان نشین [و]^(۸) همه عاشقی گزین با آن که نیست عاشق، یکدم مشو قرین
اگر با غالبان و عالیجنابان نشست و خاست^(۹) می‌کند، [«ا»] ز قبیل ایشان می‌شود:

[«بیت»]

یار غالب شو که تا غالب شوی [«یار مغلوبان مشو تو ای»] غوی
اگر، نَعُوذُ بِاللَّهِ، نشست و خاست^(۱۰) با بدان و با^(۱۱) فسّاق و فجّار می‌کند، [«از قبیل»] ایشان

۱ - در حاشیه A تصحیح شده است.

۲ - B: ندارد.

۳ - به قیاس B.

۴ - B: باز میمانند.

۵ - B: بریخت

۶ - B: قابلست

۷ - A و B: خواست

۸ - به قیاس B.

۹ - A و B: خواست

۱۰ - A و B: خواست

۱۱ - B: بفّسّاق

می شود:

[بیت] (۱)

با بدان کم نشین که صحبت بد
آفتاب (۲) بدین بزرگی را
گرچه پاکی، [«تو را پلید»] کند
ذرّه [ای] [«ا»] بر، ناپدید کند

پسر نوح با بدان بنشست
خانदान نبوتش گم شد (۳)
اگر با نیک [«مردان»] می نشیند، [«اگر»] (۴) بر سگی است، که از قبیل ایشان می شود:

[«بیت»]

سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت [و] (۵) مردم شد
وقتی که دانستی که هر صفت ناخوشی که در تو پیدا می شود، از نشست و خاست (۶) [«به این»]
جماعت است، تا توانی [«ا»] ز صحبت ایشان گریزان می باش:

[بیت] (۷)

دلا (۸) ز قید حریفان بی خرد بگریز
تو مرغ زیرکی از دام دیو [و] دد بگریز
گریختن ز حسد تا به کی زاهل صفا
اگر صفای دلی داری از حسد بگریز
دیگر بدان که هر فکر و اندیشه که پیدا می شود در آدمی، نتیجه لقمه است. لقمه در وجود
آدمی بمنزله تخم است در زمین؛ هر چه کاری همان برداری:

[«بیت»]

هر جنس که کاری، هم از آن جنس بدروی
گر نیک مرد ر [«ا»] هی، برو تخم بدمکار

۱ - به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A.

۲. B: آفتابی بدان

۳ - B افزوده: سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد.

۴ - B: همه سگی

۵ - به قیاس B

۶ - A و B: خواست

۷ - به قیاس B؛ در A، جای خالی [بیت] پیش از «تاتوانی» دیده می شود.

۸ - A: ظاهراً «دلان»؛ به قیاس B

اگر لقمه طیب^(۱) در زمین دل بکاری، همه [«ا»] و صاف نیک از او ظاهر می‌شود و افعال خوش در وجود می‌آید. با خلق خدا معاش نیک و نیکی^(۲) ها می‌کنی، طاعات و عبادات و خیرات از تو در وجود می‌آید؛ این همه و صد هزار چندان نیکی‌ها و خوشی‌ها از لقمه حلال پیدا می‌شود [«اغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّيِّعِ»]؛ پس [تا^(۳)] توانی جز لقمه حلال نخوری و غنیمت شماری:

[«بیت»]

هر جنس که کاری، هم از آن جنس بدروی گرنیک مرد راهی، برو تخم بدمکار
اگر، نَعُوذُ بِاللَّهِ، در زمین دل، لقمه حرام بکاری، نتیجه‌اش همه اوصاف ناخوش در وجود
خواهد آمد، مثل حقد و حسد و فسق و فجور و زنا، مثل اینها صد هزار افعال زشت از تو در
وجود خواهد آمد، نَعُوذُ بِاللَّهِ. از اینها صد هزار تفرقه و پریشانی در زمین دل پیدا خواهد شد:

[«بیت»]

تخم پراکنده که در گل بود تخم پراکندگی^(۴) دل بود
اجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ، تا توانی اجتناب^(۵) ز اینها بنمای. وقتی که دانستی که هرچه در تو پیدا
می‌شده است، نتیجه لقمه و از مصاحبت مصاحبان می‌بوده^(۶) است، بر تو باد که جز حلال
نخوری، نشست و خواست^(۷) جز به عاشقان و عارفان نکنی:

[بیت]^(۸)

با عاشقان نشین و همه عاشقی‌گزین با آنکه نیست عاشق، یکدم مشوق قرین^(۹)

-
- ۱ - A : طیب؛ به قیاس B
 - ۲ - A : نیکها؛ به قیاس B .
 - ۳ - به قیاس B
 - ۴ - A و B : پراکنده کی
 - ۵ - B : از
 - ۶ - B : می‌بوده
 - ۷ - A و B : خواست
 - ۸ . به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A .
 - ۹ - B : این بیت وجود ندارد

قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهَا يَعْمَلُ بِأَبْدَانِكُمْ كَمَا يَعْمَلُ بِأَشْجَارِكُمْ» [بدان ای طالب صادق که از اجتناب^(۱) از برد خریف که فرمودند، حضرت، صَلَّى اللهُ وَ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، به حقیقت اجتناب از این دو چیز است غالباً، که گفته شد که سرمایه همه خرابی‌ها از این دو چیز است؛ تا توانی اجتناب از اینها بنما^(۲) و اقبال^(۳) به برد ربیع - که به حقیقت عبارت از نفس شریف و صحبت این طایفه علیه است - اگر یابی، بکن. صحبت شریف او و سرمایه سعادت که عمر است، غنیمت شمار: «اغْتَنِمِ الْفُرْصَ فَإِنَّ فَوْتَهَا غُصَصٌ»؛

دم را به‌نازدار [و] غنیمت شمار عمر آنها که رفته‌اند خراب همین دم‌اند^(۴) به همگی، عمر شریف خود را جز در خدمت و ملازمت و صحبت شریف او صرف مکن که بهترینِ جمیع طاعات و عبادات، صحبت شریف این طایفه است، قَدَّسَ اللهُ أَسْرَارَهُمْ:

[«بیت»]

یا علی از جمله طاعات راه	برگزین تو سایه خاص اله
هر کسی در طاعتی بگریختند	خویشان را مخلصی انگیختند
تو برو در سایه عاقل‌گریز	تا [«رهی‌زین»] دشمن ^(۵) پنهان ستیز

از همه طاعات اینت خوشتر است سبق یابی بر هران سابق که هست
بدان ای طالب صادق که مراد و مقصود حق، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، از جمیع علوم و اعمال و کردار و افعال و ذکر و فکر بند [ه]^(۶)ها و خلق کردن ایشان، ظهور محبت خودش بود:

۱ - B: «از اجتناب» ندارد.

۲ - B: بنمای

۳ - B: «و اقبال» ندارد.

۴ - B: این بیت وجود ندارد

۵ - B: دشمنی

۶ - به قیاس B

[بیت] (۱)

غرض از عشق توام چاشنی درد، و غم است

ور نه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است (۲).

اگر بنده علم اولین و آخرین تحصیل کند و اعمال اولین و آخرین کند، بی خدمت و ملازمت و ارادت این طایفه علیّه، این معنی محصول او نمی‌گردد:

[بیت] (۳)

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاه هستش ورق (۴)

آن کمالی که مقصود است از آوردن او به دنیا حاصل او نمی‌شود:

[«بیت»]

مصلحت بود اینکه قاسم بهر تحصیل کمال ناگهی از چاهِ جان افتاد اندرچاهِ تن

صمت [و] (۵) جوع و سَهَر [و] عزلت و ذکر به دوام ناتمامان جهان را بکنند کار تمام
اصل این جمله کمالات، به جز مرشد نیست پیر صاحب دل کامل صفت بحر آشام
بدان ای طالب (۶) که چونکه غرض از خلقت بشر، محبتِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است، حصول این معنی
جز در صحبت کامل مکمل، که او این معنی را از کامل مکمل دیگر گرفته باشد - همچنین
معن تا حضرت، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - ممکن نیست.

عبارت از کامل مکمل، آن سعادت مندی است که به ورزش این نسبت شریف در صحبت کامل
مکمل، مدتی مدید تمام از مقام وجود و هستی بیرون آمده و به فنای اتم که خاصه حضرت
محمد رسول الله است، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ (۷)، رسیده باشد:

۱ - به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A.

۲ - B: این بیت وجود ندارد

۳ - به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A.

۴ - B: این بیت وجود ندارد.

۵ - به قیاس B.

۶ - B افزوده: صادق

۷ - B: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: ندارد

[بیت] (۱)

بی فنای مطلق و جذب قوی کی حریم وصل را محرم شوی (۲)

بعد از آن، حق، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى، او را محرم اسرار خود ساخته، به وجود موهوب حقانی، از پیش خود، او را مشرف گردانید (۳)، که هرچه می کرده باشد، به آن وجود شریف می کرده باشد؛ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ اللَّهِ تَعَالَى: «بِي يُسْمَعُ وَ بِي يُبْصَرُ وَ بِي يُبْطَشُ»*؛ همچنانکه در این مقام به نسبت حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ واقع شد، مِنْ اللَّهِ تَعَالَى: (۴) «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»**؛

مَا رَمَيْتَ وَ إِذْ رَمَيْتَ بِي وَی است همچنین قال الله از صمتش بجست (۵)

بدان ای طالب صادق که فنا بر سه قسم است: اول فنای وجود بشریت است از سالک (۶)، بعد از آن، فنای نفس سالک، بعد از آن، فنای وصف سالک؛ کقوله تعالی: «وَ إِذْ كُرَّ رَبُّكَ إِذْ نَسِيتَ أَيْ نَ*** سِيتَ غَيْرَكَ ثُمَّ نَسِيتَ نَفْسَكَ ثُمَّ نَسِيتَ وَصْفَكَ.» [بدان ای طالب صادق که تا سالک طریق به ورزش این نسبت شریف عزیزان بعد از قبول کردن از کامل (۷) مکملی به مدت مدید به طریق دوام - كَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَيْرُ الْأَعْمَالِ أَدْوَمُهَا»] - مشرف نشده به این سه فنا که گفته شد، طی نا کرده این سه مقام فنا را و مشرف نشده به وجود موهوب حقانی، محل آن نیست که سالک از مقام تلوین (۸) تکمیل و ارشاد دم زند. اگر پیش از اینها که گفته شد، شخصی (۹) دم از ارشاد زند و دعوی ارشاد کند، قصد هلاکی خود و جماعتی کرده

۱ - به قیاس موارد مشابه.

۲ - B: این بیت وجود ندارد

۳. B: گردانیده

* - قس: ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی، اصول الکافی، بیروت، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴ - B: مِنْ اللَّهِ تَعَالَى: ندارد

*** - (انفال، ۸، ۱۷)

۵ - B: این بیت وجود ندارد.

۷-۷. در حاشیه A آمده است.

*** - (کهف، ۱۸، ۲۴)

۸ - A: کاملی؛ به قیاس B.

۹ - B: ندارد.

۱۰-۱۰. B: از ارشاد دم زند

باشد، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، عبارت از خیال^(۱) مَضَل این شخص است:

[بیت]

تا که تو دم می‌زنی همدم نئی تا که مویی مانده‌ای، محرم نئی
چونکه آمدن^(۲) سخنان موقوف است بر کشیدن کشنده:

[بیت]^(۳)

گر سخن کش یابم اندر انجمن چون گل صد برگ رویم در چمن^(۴)
اگر کشنده^(۵) ها عالی همت و عالیجناب و عالی استعدادند، لاجرم سخنان عالی از عالم بالا،
اولاً بر قلب منور این طایفه می‌ریزند^(۶)، بقدر استعداد هر کس:

[بیت]^(۷)

هین سخن شیری است در پستان جان بی کشنده خوش نمی‌گردد روان^(۸)
چونکه این طایفه، طبیبان حاذق الهی‌اند و مریدان، مریضان معنوی. بعد از نضج^(۹) یافتن ماده
فاسد مریضان معنوی و اسهال یافتن ماده فاسد ایشان — که آن نشان غیر و غیریت است — و
مستعد ساختن خود را به شربت شفای^(۱۰) [«و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ»]*. بعد از [آن^(۱۱)]، این طایفه که طبیبان حاذق الهی‌اند، به واسطه سخن می‌چکانند
از این شربت شفا بر کام جان هر کس به قدر استعداد هر کس [«تا»] شفای کلّ مر مریضان

۱ - B: ضال مضل

۲ - B: آمد

۳ - به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A.

۴ - B: این بیت وجود ندارد.

۵ - A: کشنده‌ها؛ به قیاس B.

۶ - A: «میریزیدند» با اندک خط خوردگی؛ به قیاس B.

۷ - به قیاس موارد مشابه و جای خالی در A.

۸ - B: این بیت وجود ندارد.

۹ - A: نرج؛ به قیاس B.

۱۰ - A و B: شفاء

* - (اسراء، ۱۷، ۸۲)

۱۱ - A: بعد از این طایفه؛ به قیاس B.

معنوی را حاصل^(۱) آید که [«لِقَاءِ الْخَلِيلِ شِفَاءُ الْعَلِيلِ»]*؛ چونکه پیمانۀ شربتِ شفا بخش است، پس به واسطه سخن، شربتِ شفای^(۲) [«و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ»]^(۳) بر کامِ جانِ مریضانِ معنوی می چکانند، به قدر همت و استعداد ایشان:

[بیت]^(۴)

سخن به قاعده همت آید ای واعظ

من [و] فسون محبت تو [و] فسانه خویش^(۵)

چونکه استعداد شریف عالی، حضرت سلطنت شعاری، مقبول حضرت باری، در این زمان خوش که موسم^(۶) نوروژ است - محل و زمان ظهور آثار تجلیات لطیفه^(۷) الهی است؛ به واسطه باد نوروژی بر زمین و زمان از اشجار و نباتات، بر آدمی و حیوانات و بر مجموع مخلوقات و نیز بر پیر بی واسطه از عالم بالا، چونکه پیر و سایط را از میان برداشته است به طریقی^(۸) که بالاتر گفته شد، بر مرید به واسطه پیر، چونکه از وسایط وجود و هستی هنوز چیزی در میان هست، کَمَا قِيلَ [«إِصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللَّهِ»]** إصْحَبُوا به نسبت پیر، فَاصْحَبُوا به نسبت مرید. الْعَارِفُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ - چونکه استعداد عالی ایشان قابل و مستعد این سخنان شده بود، غالباً که حق، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، از عالم بالا در این زمان بر باطن این ضعیف، بی واسطه ریخت، ضعیف نیز آنچه ریخته بودند از عالم بالا، به واسطه این نسخه شریف خواستم که به سمع شریف ایشان برسانم؛ چونکه راه فیض اولاً سمع است متوقع از ملازمان حضرت سلطنت شعاری، مقبول حضرت باری، آن است که این

۱ - B: بحاصل آید

* - نک: دهخدا، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۶۶.

۲ - A و B: شفاء

۳ - B افزوده: را

۴ - به قیاس B و موارد مشابه در A

۵ - A: من افسون محبت تو افسانه خویش؛ به قیاس B

۶ - A: موسوم؛ به قیاس B.

۷ - در حاشیه A تصحیح شده است.

۸ - A: بطریق؛ به قیاس B. ۱۴. B افزوده: حضرت

** - چرخنی این قول را از ابویوسف همدانی دانسته است. به نقل از نوشاهی؛ برای توضیح بیشتر

نک: تعلیقات بر ملفوظات خواجه عبیدالله احرار، ص ۵۲۹.

سخنان را به نظر سمع و قبول، مطالعه و استماع نمایند تا معانی که در ظروف این همه حروف مودع است - که عبارت از شربت شفا است مر مؤمنین را - از این دو شاه جوی فیض که سمع و بصر است، بر حوض دل فروریزد و شجره طیبه - که مراد از استعداد شریف انسانی است - در زمین دل، تربیت یابد، مستعد و مهیا گردد بر فیضی^(۱) اقوی از آن:

[«بیت»]

تو مستعد نظر شو کمال^(۲) قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض^(۳) هر چند فیض بیش، استعداد بیش؛ هر چند استعداد بیش، فیض بیش، همچنان^(۴) مالا نهاییه

[بیت]^(۵)

همچنین می‌رو، به پایانش مرس^(۶) در چنین دردی به درمانش مرس چونکه این سخنان عالی در زمان گل^(۷) و نوروز به خاطر رسید، نامیده شد این نسخه را گل نوروز^(۸)؛ دیگر آنکه گل بر استعداد شریف آدمی، سخن است:

[«بیت»]

سخن از آسمان فرود آمد	سخن از گنبد کبود آمد
گر بدی گوهری ورای سخن	پس ^(۹) فرود آمدی بجای سخن

بس کنم خود زیرکان را این بس است	بانگ دو کردم اگر در ده کس است
---------------------------------	-------------------------------

-
- ۱ - B: فیض اقوا
 - ۲ - B: افزوده: و
 - ۳ - B: افزوده: چرا که
 - ۴ - B: همچنین
 - ۵ - به قیاس B
 - ۶ - B: وز
 - ۷ - B: کل نوروز
 - ۸ - B: کل نوروز
 - ۹ - B: بس

این سخن خاصیتی دارد عجیب
گر بسی خواندن میسر آیدت
زین عروس خانگی از عزّ و ناز
هر که خواهد بیشتر یابد نصیب
بیشکی هر بار خوشتر آیدت
جز بتدریجی نیفتد پرده باز (۱)

تَمَّتِ الرِّسَالَةُ
تم (۲)

۱ - B : سه بیت اخیر وجود ندارد؛ موارد ناخوانا براساس رسالة معراج العاشقین، 224 تصحیح شد.

۲ - B : تَمَّتِ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ وَالْوَهَّابِ